نگاه کارشناس

«سوگیری تاییدآمیز» آفت شناخت دقیق

مغز و سیاست

مایکل شرمر

ترجمه : علی ملائکه

یک بررسی با استفاده از تکنیک‌های پیشرفته تصویربرداری از مغز بر روی گروهی از طرفداران حزب‌های جمهوریخواه و دموکرات در آمریکا نشان می‌دهد که چگونه تمایلات سیاسی در آنها نتیجه «سوگیری تاییدآمیز» در آنها به‌طور ناخودآگاه است.

...

«ادراک انسان هنگامی که نظری را اتخاذ کرد، همه چیزهای دیگر را در حمایت و موافقت با آن جلب می‌کند و گرچه ممکن است مواردی با شمار یا اهمیت بیشتر به نفع طرف مقابل موجود باشد، آنها را نادیده می‌انگارد یا حقیر می‌شمرد... چرا که با این مقدر کردن تمام‌عیار و زیانبار، مرجعیت نتیجه‌گیری‌های قبلی‌اش می‌تواند تخطی‌ناپذیر بماند.»

(فرانسیس بیکن، ارغنون نو، ۱۶۲۰)

من عضو هیچ حزب سیاسی سازمان‌یافته‌ای نیستم؛ من اختیارگرا (لیبرتارین) هستم. من به عنوان یک محافظه‌کار اقتصادی و یک لیبرال اجتماعی دست‌کم به یک چیز در مورد هر جمهوریخواه یا دموکراتی که دیده‌ام پی برده‌ام. من دوستانی از هر دو اردوگاه دارم، که در آنها این مورد را مشاهده کرده‌ام: جدا از اینکه موضوع بحث چه باشد، افراد هر دو جناح به یکسان متقاعد هستند که شواهد، کاملاً از موضع آنها حمایت می‌کند. این وضعیت را «سوگیری تاییدآمیز» (Comfirmation bias) می‌نامند، به این معنا که ما شواهد تایید کننده برای عقاید از قبل موجودمان جست‌وجو و پیدا می‌کنیم و هر شاهد متضاد را نادیده می‌گیریم یا دوباره تفسیر می‌کنیم. اکنون بررسی‌ها به کمک «تصویربرداری تشدید مغناطیسی کارکردی» (FMRI) از مغز نشان می‌دهد که «سوگیری تاییدآمیز» از کجای مغز نشأت می‌گیرد و چگونه ماهیتی ناخودآگاه دارد و تحت هدایت عواطف است. «درو وسترن» روانشناس در دانشگاه اموری سرپرست این تحقیق بوده است و نتایج آن در کنفرانس سالانه «شخصیت و روانشناسی اجتماعی» ارائه شد. در حین مبارزات انتخاباتی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴، از ۳۰ نفر که نیمی از آنها خود را جمهوریخواه «تمام‌عیار» و نیمی دیگر خود را دموکرات «تمام‌عیار» می‌خواندند، خواسته شد هم سخنان جورج دبلیو بوش و هم سخنان جان کری را مورد ارزیابی قرار دهند که در آن هر نامزد به وضوح مخالف دیگری صحبت کرده بود و طی انجام این وظایف، مغز این افراد با FMRI تحت مشاهده قرار داشت. تعجبی ندارد که آزمودنی‌های جمهوریخواه به همان اندازه نسبت به بیانات کری نظر انتقادی داشتند که آزمودنی‌های دموکرات نسبت به بیانات بوش، اما هر دو گروه نامزد مطلوب خود را از حیطه نقد دور نگه می‌داشتند. اما تصویربرداری از مغز این افراد نشان داد که بخشی از مغز که بیش از همه با استدلال سروکار دارد- یعنی بخش خلفی- جانبی -قشر پیش پیشانی مخ (prefrontal cortex) در جریان ارزیابی‌های افراد غیرفعال است. برعکس فعال‌ترین بخش‌های مغز در این افراد، قشر مخ در ناحیه حدقه‌ای پیشانی (Orbital fronta) است که پردازش عواطف را به عهده دارد، قشر «سینگولیت قدامی» (ventral cingulated) مغز به حل و فصل تعارضات می‌پردازد؛ قشر «سینگولیت خلفی» (posterior cingulate) مغز با داوری کردن در مورد پاسخگویی اخلاقی ارتباط دارد و هنگامی که آزمودنی‌ها به نتیجه‌گیری می‌رسیدند که از نظر عاطفی آنان را آسوده می‌کرد- «استریاتوم قدامی» (Ventral Striatum) فعال می‌شد که با پاداش و لذت مرتبط است. وسترن می‌گوید: «ما هیچ افزایش فعالیتی در بخش‌هایی از مغز که حین استدلال به‌کار می‌افتد مشاهده نکردیم. در عوض آنچه ما دیدیم فعال شدن شبکه‌ای از مدارهای عاطفی از جمله مدارهای عصبی بود که تصور می‌شد در تنظیم عواطف دخالت دارند و نیز مدارهای عصبی که معلوم شده در حل و فصل تعارض‌ها دخالت می‌کنند.» نکته جالب فعال بودن مدارهای عصبی دخیل در پاداش دادن رفتارهای انتخابی بود. وسترن می‌گوید: «اساساً به‌نظر می‌رسد گویی طرفداران یک حزب سیاسی، کالئیدوسکوپ (شکل‌نمای) شناختی خود را آنقدر می‌چرخانند تا نتیجه‌گیری‌هایی را که می‌خواهند به‌دست آورند، و سپس به شدت این نتیجه‌گیری‌ها را با حذف حالات عاطفی منفی و فعال کردن حالات عاطفی مثبت، تقویت می‌کنند.» کاربردهای این یافته‌های پژوهشی به فراسوی سیاست می‌رود، هیات منصفه‌ای که شواهد علیه یک متهم را ارزیابی می‌کند، مدیرعاملی که اطلاعاتی در مورد یک شرکت را بررسی می‌کند یا دانشمندی که داده‌های به یک نظریه را سبک و سنگین می‌کند، فرآیند شناختی مشابهی را از سر خواهند گذراند. اما در این باره چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ ما در علم دستگاه‌های ذاتی - خودتصحیح‌کننده داریم. در تجربیات علمی وجود «کنترل‌های کاملاً دوسوکور» لازمند که در آنها نه افراد مورد آزمایش و نه آزمایشگران از شرایط تجربه ضمن مرحله جمع‌آوری داده‌ها بی‌خبرند. نتایج بررسی‌ها در کنفرانس‌های حرفه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد و هنگام چاپ در نشریات توسط کارشناسان مستقل بازبینی می‌شود. نتایج باید در سایر آزمایشگاه‌های غیروابسته با پژوهشگر ابتدایی تکرار شود. شواهد غیرتاییدآمیز و نیز تفاسیر متضاد از داده‌ها باید در مقاله آورده شوند. دانشمندان به‌خاطر شکاک بودن پاداش می‌گیرند. مدعاهای غیرعادی، شواهد غیرعادی را هم طلب می‌کنند. ما نیازمند وجود کنترل‌های مشابهی برای جلوگیری از «سوگیری تاییدآمیز» در حوزه قانون تجارت و سیاست هستیم. قضات و وکلا باید به یکدیگر در مورد استخراج انتخابی داده‌ها برای پشتیبانی از یک استدلال تذکر و به هیات‌های منصفه در مورد «سوگیری تاییدآمیز» هشدار دهند. مدیران شرکت‌ها باید پیشنهادهای پرحرارت معاونانشان را به شکلی انتقادی ارزیابی کنند و از آنها بخواهند که شواهد متضاد و ارزیابی‌های متفاوت در مورد طرحی مشابه را به آنها ارائه دهند. سیاستمداران هم نیاز به نظام قوی‌تر بررسی توسط همردیفان مستقل دارند که فراتر از حد سرزنش‌های غیراخلاقی در ایام مبارزات انتخاباتی باشد و من دوستدار مباحثه سیاسی هستم که در آن لازم باشد موضع مخالف را هم درنظر گرفت. شکاک بودن پادزهر هر سوگیری تاییدآمیز است.

منبع: Saientific American, July 2006

پیامدهای سیاسی کشتار هدفمند

آمریکا در مسیر اسرائیل

دانیل بایمان*

ترجمه : محمدحسین باقی

تفاوت میان اقدامات اسرائیلی‌ها علیه حزب‌الله در دهه ۸۰ و اخیراً علیه حماس و گروه‌های دیگر این مسئله را پررنگ‌تر می‌کند. هر چند اسرائیل چندین تن از رهبران حزب‌الله را بعد از تهاجمش به لبنان در سال ۱۹۸۲ کشت، اما این کار را تقریباً با شتابی بی‌هدف انجام داد. بنا بر این، اهداف بالقوه نباید نگرانی فوری در مورد پنهان شدن از دست حملات اسرائیل داشته باشند و زمانی که اعضا کشته شدند، حزب‌الله زمان داشت تا جایگزین‌ها را کاملاً آموزش دهد. در هر حال اخیراً در پاسخ به حملات سریع اسرائیل، حماس و سایر گروه‌های فلسطینی جایگزینی کادرهای از دست رفته با نیروهای ماهر را دشوار می‌یابند. کشتارهای مکرر هدفمند، مبارزان باقی مانده را مجبور می‌کند که برای حمایت از خود از زمان بیشتر و بیشتر استفاده کنند. برای جلوگیری از حذف شدن، باید دائماً تغییر موقعیت داده، آن موقعیت‌ها را سرّی نگاه دارند که این همه جاری شدن اطلاعات به سازمان را کاهش داده و ارتباطات داخلی را مشکل‌ساز و خطرناک می‌کند.

■ آمریکا در مسیر اسرائیل

طی زمان فشار بر روی مبارزان زیاد شده است. اعضا نمی‌توانند خانواده و فرزندان خود را بدون به خطر افکندن جان خود ملاقات کنند. رنتیسی- جانشین یاسین- زمانی که تصمیم گرفت احتیاط را کنار بگذارد و به ملاقات خانواده برود در ۱۷ آوریل ۲۰۰۴ کشته شد. دیچر رئیس پیشین شین‌بت در توضیح تصمیم حماس برای حمایت از آتش‌بس در سال ۲۰۰۵ می‌گوید که: «رهبران ارشد حماس می‌گویند از بس که خورشید را تنها در عکس‌ها دیدیم خسته شده‌ایم.»

رهبران مخفی همچنین در انگیزه بخشیدن به پیروانشان با مشکل مواجهند. پس از کشته شدن یاسین به‌دست اسرائیل، حماس الرنتیسی را به‌عنوان جانشین او برگزید. اسرائیل به سرعت رنتیسی را هم کشت. حماس سپس اعلام کرد که رهبر جدید را انتخاب کرده ولی نام او را علنی نمی‌کند؛ هر چند که این گام مهمی برای بقا بود اما روشی بود که به‌ندرت حامیان این گروه را تهییج می‌کرد که اقدامات جدیدی را با شجاعت انجام دهند. طی سال‌ها مبارزان فلسطینی تاثیر اقدامات کشتار هدفمند اسرائیل را بررسی کرده‌اند. دوباره و دوباره، گروه‌های فلسطینی بر پایان دادن به این سیاست پافشاری کرده‌اند. این تقاضاها بر این است که برخلاف آنچه که منتقدین می‌گویند، مبارزان به واقع از حملات به عنوان شیوه‌ای برای افزایش حمایت‌هایشان استقبال نمی‌کنند. رنتیسی قبل از مرگش پذیرفت که این کشتارها کارها را برای سازمان او دشوارتر کرده است. و حماس هرگز از مرگ او انتقام نگرفت. در سال ۲۰۰۵ این گروه حتی اعلام کرد که به‌طور یک‌جانبه یک «دوره‌ای از آرامش» را می‌پذیرد به‌دلیل آسیب‌هایی که در میان کادرهای ارشدش متحمل شده بود. همان‌گونه که هاروب متخصص مسائل حزب‌الله در کمبریج می‌گوید: «بر همین اساس، هیچ شکی وجود ندارد که حماس جداً به‌دلیل قتل اعضای ارشدش از طریق ترور و یا دستگیری آنها تضعیف شده است.» البته کشتار هدفمند قابل اعتبار نیست، آن هم به خاطر کاهش در مرگ اسرائیلی‌ها در پی نبردهای مربوط به کشتار هدفمند اخیر اسرائیل همچنین حملات نظامی به مواضع فلسطینیان را آغاز کرد، ظرفیت‌های اطلاعاتی انسانی خود را بهبود بخشید، دستگیری‌ها را سرعت بخشید و فشاری اقتصادی بر جامعه فلسطینیان وارد کرد. این درگیری‌ها نیروهای امنیتی اسرائیل را قادر کرد که مظنونین را پیش از رسیدن به اهدافشان دستگیر کنند و قویاً اقدامات جاسوسی را افزایش داد و بسیاری از سلول‌های مبارزان را منهدم کرد. بسیاری از بمب‌گذاران انتحاری پیش از اینکه گامی به جلو بگذارند متوقف شدند که نشانگر این است که اطلاعات گسترده و ویژه انسانی نقشی عمده در کاهش این حملات ایفا کرده است. گام بحث‌انگیز دیگر- ساخت دیوار حائل که جداکننده مناطق فلسطینی از اسرائیل بود- نیز برای اسرائیل سودمند بود. پس از اینکه دیوار در بخش شمالی اراضی کرانه غربی در سال ۲۰۰۳ کامل شد، تعداد اسرائیلی‌های کشته شده از حملاتی که از آن مناطق سرچشمه می‌گرفت، کاهش یافت. این دیوار مانع رسوخ بسیاری از مبارزان شد و آنها را مجبور به ترک کارهایشان یا اینکه وادار با بازنگری کرد. کسانی که به خاطر سفر از آن مناطق درصدد عبور از دیوار بودند، جایی که هنوز دیوار کامل نبود، مایل‌ها به مسیرشان می‌افزود و مجبور می‌شدند که افراد زیادی را از اقدامات خود باخبر سازند. نیروهای اسرائیل قادر به استفاده از این تعویق‌ها و فرصت‌ها بودند. و نیز هنگامی که دیوار غیر قابل نفوذ شد، سیاست کشتار هدفمند اسرائیل را تکمیل کرد. این دیوار ورود فلسطینیان به سرزمین اسرائیل را بسیار دشوار می‌کرد و تنها مبارزان سرسخت بودند که از میان نیروهای امنیتی اسرائیل عبور کرده یا آنها را شکست می‌دادند. البته این کشتارها تعداد مبارزان سرسخت را کاهش داده و عبور از موانع قوی را دشوار می‌ساخت.

■ زندگی با شمشیر

آمریکایی‌ها در مورد چگونگی مبارزه با تروریسم، به اسرائیل می‌نگرد. هواپیماربایی و بمب‌گذاری انتحاری در اسرائیل تجربیات زیادی را به مقامات این کشور داده که همین امر استراتژی‌های آمریکایی را به‌گونه‌ای برای دست و پنجه نرم کردن با این مشکلات آگاه کرده است. در هر حال برخلاف پیشینیان، ایالات متحده نباید چشم‌بسته رهبری اسرائیل در مورد کشتار هدفمند را دنبال کند. به دلایل مختلف آنچه که برای اسرائیل کارگر است ممکن است برای ایالات متحده چنین نباشد. برای شروع، واشینگتن در لوای قانون «تحریم ترور» به عمل می‌پردازد که در تحت آن شعبه اجرایی ایالات متحده رسماً خود و کارگزارانش را از دخالت در ترور از زمانی که جرالد فورد دستور اجرایی آن را برای اثرگذاری در سال ۱۹۶۷ صادر کرد، بازداشت. اما واشینگتن - از آنجا که غالباً کشتارهای هدفمند را هدایت نمی‌کند - چندین تبصره به این قانون افزوده است. برای مثال هنگامی که این تحریم اعلام شد، دولت‌های پی در پی آمریکا آن را به‌گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که نه تنها شامل کاربرد نیروی نظامی برای حمله به فرماندهان دشمن است، بلکه شامل آنهایی که رئیس دولت هم هستند می‌شود. از همین رو نظامیان آمریکا می‌خواستند صدام حسین را بدون تخلف از قانون با حمله موشکی در آغاز جنگ عراق به قتل رسانند. به علاوه از زمان ۱۱ سپتامبر دولت آمریکا چندین تن از رهبران القاعده را هدف کشتار قرار داده است. سردسته تمام این هدف‌ها، همچون اسامه بن لادن، گریخته است. اما ایالات متحده در نابودی محمد هاتف - رهبر نظامی القاعده- با تهاجمی که در اکتبر ۲۰۰۱ در افغانستان انجام داد موفق بود. در نوامبر ۲۰۰۲ بمب دیگری «قاعد سلیم سینان الحارثی» - رهبر القاعده در یمن - را نابود کرد که متهم به حمله به ناو «یواس اس کول» بود و همانگونه که در پیش آمد، ایالات متحده ربیعه را در دسامبر گذشته به قتل رساند. البته به این دلیل که کشتار هدفمند به‌عنوان ابزار مشروع دولتی به‌طور گسترده قابل پذیرش نیست، ایالات متحده موقعیت خود را به‌عنوان حامی اجرای قانون به خطر می‌اندازد. کشتارها همچنین مشکلات هنجاری را دامن می‌زند. اصلی کلی در سیاست خارجی وجود دارد علیه حذف رهبران جهانی و این هنجار خیلی خوب به کار ایالات متحده آمده است. نه دولت آمریکا و نه دولت اسرائیل خواهان این نیستند که کشتار هدفمند ابزاری شود که به‌طور گسترده مورد استفاده قرار گیرد چراکه این شهروندان و مقاماتشان را آسیب‌پذیرتر می‌کند. برای مثال، کوبا می‌تواند تبعیدی‌های خود را که در میامی زندگی می‌کنند تروریست بنامد همچنین در مورد رهبران لبنانی که درصدد پایان بخشیدن به نفوذ سوری‌ها در کشورشان هستند صادق است. این ایده که چنین چهره‌هایی که می‌توان آنها را به مثابه تروریست حذف کرد ممکن است در ظاهر مضحک به نظر آید. اما باید کشتن «اورلاندو لتلیر» مقام سابق دولت آلنده که توسط دولت شیلی در سال ۱۹۷۶ با یک خودروی بمب‌گذاری شده در واشینگتن دی‌سی رخ داد، را به خاطر داشته و بدانیم که چنین سیاستی می‌تواند خطری واقعی را تحمیل کند. اینکه هیچ تعریف بین‌المللی متداول و پذیرفته شده‌ای در مورد تروریسم وجود ندارد، ایجاد یک قانون پذیرفته شده کلی را در مورد اینکه چه زمانی کشتارهای هدفمند مجاز است، دشوارتر ساخته است.

همچنین دلایل عملی بسیاری وجود دارد در مورد اینکه چرا ایالات متحده باید در مورد کشتار هدفمند محتاط باشد. به‌دلیل وجود تفاوت‌های عمده میان موارد مربوط به اسرائیل و ایالات متحده، اگر واشینگتن این سیاست خاص اسرائیل را بدون چون و چرا بپذیرد، آن را بی‌تاثیر و نهایتاً ناپایدار خواهد ساخت. یک تفاوت اساسی میان دو کشور در ماهیت و موقعیت دشمنانشان است. اسرائیل با فلسطینی‌ها مواجه است که از اراضی کرانه غربی و نوار غزه به اقدام می‌پردازند. در مقابل ایالات متحده است که با تهدیدی بزرگتر و جهانی‌تر دست به گریبان است. القاعده و گروه‌های جهادی مشابه اکنون در سراسر خاورمیانه، آسیای مرکزی و اروپا گسترده شده و به فعالیت مشغولند. برای ایالات متحده غیرممکن است که حضور اطلاعاتی گسترده خود را، نه برای اشاره به ظرفیت حمله سریع، در همه یا حتی تعدادی از این کشورها حفظ کند.

به علاوه، بر خلاف فلسطین در دوره حکومت عرفات، بسیاری از دولت‌ها که القاعده در سرزمین‌هایشان فعال است، با ایالات متحده دوست بوده و فعالانه با تروریست‌ها مخالفت می‌کنند. بدین دلیل که دستگیری بهتر از کشتن است، برای ایالات متحده با معناتر است که آشکارا به‌جای برانگیختن دستگاه‌های داخلی در زمینه کشتارهای فراقضایی، سرویس‌های امنیتی داخلی را برای دستگیری تروریست‌ها شکل دهد. درست است که دولت‌های برخی کشورها مثل افغانستان، عراق، پاکستان و یمن کنترل کاملی بر مرزهای خود اعمال نمی‌کنند و یا فاقد ظرفیت هستند یا آرزوی دستگیری مظنونین مهم را دارند. در چنین مناطقی از نظر من کشتارهای هدفمند باید یک گزینه باشد چرا که هیچ «حاکمیتی» برای تخلف وجود ندارد. اما حتی ایالات متحده در آنجا باید حسن‌نظر متحدین خود را بیش از اسرائیل در نظر گیرد. تحریم بین‌المللی و اقدامات آمریکا مستقیماً بر تلاش‌های ضدتروریسم آمریکا تاثیر می‌گذارد چرا که بیشتر «جنگ تروریسم» واشینگتن به هزینه یا همکاری با پلیس و سرویس‌های امنیتی سایر کشورهاست. دستگیری «خالد شیخ محمد» (یکی از مغزهای متفکر حملات ۱۱ سپتامبر) دربرگیرنده همکاری‌های فشرده‌ای با سرویس‌های امنیتی آلمان، پاکستان و سوئیس بود. تصمیم به توقف فعالانه همکاری آلمان، مالزی، مراکش و سایر دولت‌هایی که حضور عمده گروه‌های جهادی در آنجا به چشم می‌خورد با واشینگتن می‌تواند آسیب‌رسان باشد. برای اسرائیل ممکن است خیلی اهمیت نداشته باشد که دیگر کشورها چه فکری می‌کنند؛ در این تلاش، ایالات متحده حداقل باید بر خلاف نظر اسرائیل عمل کند.

■ به نام ما؟

حتی اگر ایالات متحده کشتار هدفمند را بخش اصلی در سیاست جنگ علیه ترور خود نکند، موارد اندکی می‌تواند وجود داشته باشد زمانی که واشینگتن گزینه دیگری ندارد. در هر حال پیش از اقدام ایالات متحده باید اطمینان یابد که اطلاعات کاملی برای به حداقل رساندن فرصت‌هایی که حملات افراد بیگناه را می‌کشد داشته باشد. مقامات آمریکا همچنین باید اطمینان یابند که مزایای حذف تروریست‌هایی خاص بر مزایای سیاسی و دیپلماتیک که نتیجه آن مسلم است، می‌چربد. برای تدارک چنین احتمالاتی و باز نگه داشتن گزینه‌ها حکومت ایالات متحده باید اطلاعات خود و ظرفیت حمله سریع در کشورهایی که کشتار هدفمند ممکن است در آنجا لازم باشد بهبود بخشد. همچنین باید توسعه و به‌کارگیری سلاح‌ها، مثل هواپیماهای بدون سرنشین با کلاهک‌های با برد محدود را ادامه داده که می‌تواند تروریست‌ها را بدون آسیب زیاد به اطراف به قتل برساند. بسیاری از موفقیت‌هایی که اسرائیل در استفاده‌اش از کشتار هدفمند از آن بهره‌مند شده مدیون این واقعیت است که سیاست خود را با اطلاعات دقیقو اقدامات دفاعی همسان کرده است؛ ایالات متحده هم باید چنین کند. حتی مهمتر اینکه واشینگتن باید فرآیندهایی آشکار، مشخص و مشروع برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه چه هنگام کشتار هدفمند مناسب است را بسط دهد. فقدان چنین فرآیندهایی تلاش‌های ضدتروریسم ایالات متحده را برای سال‌ها و به دو شیوه کاملاً مختلف با دشواری مواجه می‌کند. طی دوره کلینتون، تلاش‌های مکرری برای حمله به بن لادن انجام شد اما برخی از این تلاش‌ها که جامه عمل پوشانده شد با ناکامی مواجه شدند. ترکیب ظرفیت‌های محدود «حمله محدود»، اطلاعات شکننده و احتیاط در انجام یا تصویب چنین اقداماتی منجر به نگرانی از فرصت‌های از دست رفته شد. بعد از ۱۱ سپتامبر، دولت بوش چنین احتیاط‌هایی را کنار گذاشت، بسیاری از محدودیت‌ها آزادی عمل آمریکایی‌ها را برداشت و مجموعه اقدامات تهاجمی‌تر مثل زندان‌های مخفی، نظارت داخلی بدون اجازه قانونی، نگهداری تروریست‌های دستگیر شده به‌عنوان نیروی دشمن و تحویل مظنونین به کشورهای طرف ثالث برای بازجویی را مجاز کرد. علاوه بر اینکه این فرآیندها برای مجاز ساختن کشتار هدفمند آشکار می‌شوند اما ایالات متحده وقتی که تصمیم به عمل می‌گیرد (به‌واسطه اجازه به هدف جهت فرار) در مورد اینکه آیا خیلی آرام حرکت کند یا به سرعت (اجتناب از تأمل و سنجش مناسب یا بررسی دقیق اطلاعاتی) اقدام به ریسک می‌کند. آگاه کردن عموم در مورد نیاز به اجرای این اقدامات ناخوشایند باعث می‌شود که مردم آمریکا نیز این سیاست‌ها را تحمل کنند، حتی اگر اشتباهی در اجرای آن به وجود آید.

به‌عبارت دیگر علاوه بر اینکه، این فرآیندها واضح و مشخص می‌شوند، به دست آوردن مشروعیت پایدار برای آنها بعید است. دلیل مهمی که بسیاری از سیاست‌های اسرائیل از حمایت داخلی پایدار بهره‌مند است این است که آنها مطیع مباحث عمومی هستند. بدون چنین مباحثی، این سیاست‌ها برای تکمیل و اجرا با دشمنی‌هایی مواجه می‌شوند. اگر سیاست‌ها قبل از اجرا به وسیله مخالفت مردمی و سیاسی مورد حمایت قرار نگیرند، هنگامی که اشتباهات و سوءاستفاده‌ها اتفاق افتند تنش‌هایی شدید را دامن می‌زند، همانگونه که به ناگزیر اتفاق خواهد افتاد. این البته، دقیقاً همان چیزی است که در مورد سیاست‌های دولت بوش در مورد رفتار با زندانیان تحویل مظنونین برای بازرسی‌های خارجی و اخیراً نظارت داخلی اتفاق افتاده است. موردی که می‌تواند برای تمام این سیاست‌ها (یا برداشت‌های متغیر از آنها) به مثابه ضرورت‌های تاسف‌آور طی ستیزی تاسف‌آور ایجاد شود. اما چنین موردی هرگز برای مردم آمریکا فراهم نشد و زمانی که سیاست‌ها و بررسی‌های سری که آنها را ایجاد می‌کرد فاش شد، مردم با ناخرسندی واکنش نشان داده و دولت مجبور به عقب‌نشینی شد.

در مقابل در اسرائیل شین‌بت با رسانه‌های اسرائیلی در تعامل است تا از آگاهی مردم در مورد این اقدامات اطمینان یابد. چندین سازمان غیردولتی شماری از این کشتار هدفمند را رد گیری کرده و این سیاست در رسانه‌ها و دادگاه به چالش کشیده می‌شود. در نتیجه، اشتباه در اجرا حمایت مردم اسرائیل از این سیاست را کاهش نداده است. به راستی هرچه شود، اسرائیلی‌ها آن را با مشخص کردن خطرات و دشواری‌های سیاست و آموزش مردم درباره توافقات اخلاقی و عملی‌اش تقویت کرده‌اند. برای کمک به شکل‌گیری مباحثی عمومی در ایالات متحده در مورد کشتار هدفمند دولت بوش باید آشکار کند که چه وقت تصمیم به دنبال کردن این سیاست دارد. هیچ اطلاعات ویژه‌ای نباید آشکار شود بلکه دولت باید معیارهای مشخصی برای عمل فراهم آورد. چنان که مناسب است این معیارها به وسیله سازمان‌های حقوق بشری، رسانه‌ها و اعضای کنگره به چالش کشیده شود. علاوه بر شفافیت هرگونه کشتار هدفمندی که به وسیله ایالات متحده اجرا می‌شود باید از میان بازنگری‌های دقیق بگذرد - اقدامی واقعاً مهم که خطرات مشخص دیپلماتیک، اخلاقی و سیاسی را دربر دارد. در اسرائیل، قتل هدفمند فرضی قبل از اجرایی شدن باید از چندین مرحله عبور کند. مقامات اطلاعاتی اهدافی پیشنهاد می‌دهند. مقامات نظامی تمام اطلاعات را مورد بازنگری قرار می‌دهند و رهبران ارشد نظامی، وزارت دفاع و نخست‌وزیر باید این عمل را تائید و امضا نمایند. برای اهداف واقعاً مهم (مثل یاسین) کابینه هم دستوراتی می‌دهد. حتی با وجود چنین روندی این فرآیند همچنان بحث‌انگیز باقی می‌ماند، چرا که هیچ مولفه قضایی ندارد. مشاورین حقوقی در این سیستم درگیر هستند اما نه در تصمیمات اتخاذ شده در پرونده‌های ویژه. در ایالات متحده یک فرآیند مشابه نه‌تنها باید مقامات اطلاعاتی و نظامی، بلکه رهبران سیاسی ارشد را هم دربر گیرد. رئیس جمهور باید ملزم شود که شخصاً لیست هدف را بپذیرد و تائید کند. برای تسهیل در اشتباهات، اعضای کلیدی کنگره باید از این معیارهای قابل استفاده در مورد اینکه چه کسی هدف گرفته شود یا چه سیاستی اتخاذ شود، آگاه شوند. برای فراهم آوردن برخی اشکال بازنگری قانونی (حقوقی) یک مقام عالی وزارت دادگستری- مثلاً فردی مثل بازرس کل که مجزا از شعبه اجرایی باشد- باید اطلاعات استفاده شده در اهداف مورد اشاره را بررسی کند. برای کمک بیشتر یک دادگاه کوچک منتخب به وسیله رئیس دیوان عالی کشور برای بازنگری در نام مظنونین و شواهد علیه آنها ایجاد شود. همچون قضات دادگاهی که به وسیله «قانون نظارت بر اطلاعات خارجی» (FISA) به وجود آمد، قضات این دادگاه هم ظرفیت اقدام سریع در صورت نیاز را خواهند داشت. (با وجود این در اکثریت مطلقی از موارد، این شواهد هفته‌ها یا ماه‌ها قبل از اینکه اقدام به تصمیم‌گیری شود بررسی می‌شوند.) البته اینگونه نیست که میزان ادله مورد نیاز برای هدف گرفتن یک مظنون همان ادله‌ای باشد که برای متهم کردن کسی در دادگاه معمولی آمریکا استفاده می‌شود؛ چنین معیاری میزان دفاع از فرد را به طور غیرممکنی بالا می‌برد، چرا که اطلاعات غالباً محدود و شکننده است. در هر حال دارا بودن سطحی از بازنگری قانونی تضمین می‌کند که حداقل برخی معیارها حفظ شوند و اینکه شواهد دقیقاً بررسی شود. همچون فرآیند (FISA)، این اقدامات احتمالاً آژانس‌های اطلاعاتی و نظامی را در پیشنهاد اهداف دقیق‌تر می‌کند. واشینگتن همچنین باید به خاطر داشته باشد که با وجود اینکه تجربه اسرائیل نشان می‌دهد کشتار هدفمند می‌تواند در مدیریت «تروریسم» کمک کند، این سیاست به خودی خود نمی‌تواند این مشکل را حل کند. بنابراین هر گونه کشتاری باید در چارچوب برنامه‌های گسترده‌تر ضدتروریسم با راه‌حل‌های دفاعی و اطلاعات بهتر گنجانده و یا انجام شود. حتی با وجود چنین اقداماتی برای ایالات متحده معقول نیست که به کشتارهای هدفمند همانگونه که اسرائیل انجام می‌دهد متکی باشد و قبل از دنبال کردن این سیاست، ایالات متحده باید بیاموزد که چگونه چنین اقداماتی را به عنوان بخشی پایدار و مشروع در تلاش‌های گسترده‌تر ضدتروریسم خود درآورد. تنها شیوه‌ای که این ابزار [منظور کشتارهای هدفمند] ناخوشایند را می‌توان با آن حفظ کرد، آوردن آن به روشنایی است تا نگاه داشتن آن در سایه.

***مدیر مرکز مطالعات صلح و امنیت و برنامه مطالعات امنیتی در دانشکده سرویس خارجی دانشگاه جورج تاون و دستیار ارشد مهمان در مرکز انستیتو سابان بروکینز در امور سیاست خاورمیانه است.**

منبع: فارن‌افرز

مطلب زیر که توسط یکی از پژوهشگران آمریکایی به رشته تحریر درآمده و در مجله فارن افرز به چاپ رسیده است، مسئله «کشتار هدفمند» را که سیاست اسرائیل در برابر مبارزان فلسطینی است، مورد بررسی قرار داده است. سیاست «کشتار هدفمند» از سوی اغلب کشورهای جهان، سازمان ملل و نهادهای حقوق‌بشری به عنوان سیاستی غیرقانونی و ضداخلاقی شناخته شده است. نویسنده مقاله هم به غیرقانونی بودن این مسئله اعتراف کرده، اما در عین حال آن را برای اسرائیل در پاره‌ای موارد سودمند یافته است. در عین حال، نویسنده دولت آمریکا را از پیگیری سیاست «کشتار هدفمند» مخالفان خود برحذر داشته، ضمن آنکه در مورد شرایط خاصی که ایالات متحده می‌تواند به این اقدام دست بزند، به دولتمردان آمریکا توصیه‌هایی کرده است. نیاز به توضیح نیست که چاپ این نوع مقالات در روزنامه شرق، نه به معنای تایید مضمون و محتوای آنها، بلکه برای اطلاع خوانندگان ایرانی از سیاست‌های ناپسند بین‌المللی آمریکا و مناقشه‌های آکادمیک و سیاسی بر سر آنهاست.

نکته

کشتار هدفمند به‌عنوان ابزار مشروع دولتی به‌طور گسترده قابل پذیرش نیست، ایالات متحده موقعیت خود را به‌عنوان حامی اجرای قانون به خطر می‌اندازد. کشتارها همچنین مشکلات هنجاری را دامن می‌زند. اصلی کلی در سیاست خارجی وجود دارد علیه حذف رهبران جهانی و این هنجار خیلی خوب به کار ایالات متحده آمده است. نه دولت آمریکا و نه دولت اسرائیل خواهان این نیستند که کشتار هدفمند ابزاری شود که به‌طور گسترده مورد استفاده قرار گیرد چراکه این شهروندان و مقاماتشان را آسیب‌پذیرتر می‌کند.

بخش پایانی

نگاه منتقد

به پنهان کاری کمتری نیاز داریم

جیمی کارتر*

ترجمه : نیره محمودی

قانون آزادی اطلاعات (FOIA) فردا (۳ ژوئیه) ۴۰ ساله می‌شود، روزی که ما استقلالمان را جشن می‌گیریم. اما این سالروز شادمانی ما برای حق دستیابی به اطلاعات در کشور نیست. رهبران دولت ما به طور فزاینده‌ای درگیر نهان‌کاری شده‌اند. سیاست‌های بازدارنده و روش‌های ناکارآمد این بهانه را به وجود آورده‌اند که بسیاری از اسناد و اقدامات رسمی همچنان از ما مخفی نگاه داشته شوند. رویدادهای جاری در کشورمان - جنگ، نقض حقوق مدنی، هزینه‌های حلزونی انرژی، بودجه‌های مربوط به مبارزات انتخاباتی و رسوایی‌های لابی‌گرهای سیاسی - بر نیاز فزاینده و اشتیاق شهروندان برای دستیابی به اسناد عمومی صحه می‌گذارند. یک نظرسنجی که سال گذشته صورت گرفت حاکی است ۷۰ درصد آمریکایی‌ها تا حدی یا خیلی نسبت به پنهان‌کاری‌های دولت نگران هستند. این نگرانی زمانی قابل درک خواهد بود که بدانیم بر اساس گزارش‌های «ائتلاف ناظر» در سایت اینترنتی OpenTheGovernment.org، دولت آمریکا در سال ۲۰۰۵، ۸۱ درصد بیشتر نسبت به سال ۲۰۰۰، اطلاعات را «سری» اعلام کرده است. افزون بر این پاسخگویی به الزامات FOIA، اغلب اهداف شفاف‌سازی یا مقررات مربوط به این قانون را که مثلاً پاسخ به درخواست دریافت اطلاعات را ظرف مدت ۲۰ روز کاری الزامی می‌کنند، تامین نمی‌نمایند. براساس گزارش سازمان آرشیوهای امنیت ملی در سال ۲۰۰۳، میانگین دفعات پاسخگویی در اداره کشاورزی ۹۰۵ روز کار بوده و این میزان برای موسسه حفاظت از محیط زیست، ۱۱۱۳ روز کاری به ثبت رسیده است. تنها مرجع رسیدگی‌کننده به شکایات درخواست‌کنندگان، دادگاه ناحیه‌ای آمریکا است که برای بسیار از مردم غیرقابل دسترس و پیگیری شکایت از طریق آن پرهزینه و زمان‌بر است. سیاست‌هایی که از نهان‌کاری حمایت می‌کنند، اموری که به قانون FOIA توجهی ندارند، تشکیلات فاقد اعتبار و مکانیسم‌های اجرایی دور از دسترس، آمریکا را در احترام به حق برخورداری مردم از اطلاعات نسبت به بسیار از کشورها عقب‌تر نگاه داشته‌اند. کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته به طور فزاینده‌ای این موضوع را می‌پذیرند که جریان آزاد اطلاعات در دموکراسی نقشی اساسی ایفا می‌کند. صرف‌نظر از این که دولت‌ها یا شرکت‌ها تامین‌کننده خدمات عمومی باشند، دسترسی به اطلاعات و سوابق آنها مسئولیت‌پذیری را افزایش داده